



آریتا حسین زاده عطار - سراغ پیشینه خیابان «شهید چراغچی» که می رویم با پرس و جواز شهروندان قدیمی این خیابان هدایت می شویم به سوپر «توحید». شهروندان می گویند مالک آن مباشر آفردهاوان ارمنی بوده است. گویا حوالی انقلاب بسیاری از زمین های خیابان «شهید چراغچی» فعلی متعلق به آفردهاوان بوده و او عبدالعزیز صابری، مالک این سوپر، را مباشر خود در تعیین تکلیف زمین های این خیابان می دانسته است. همچنین با تحقیقات بیشتر متوجه شدیم بخش هایی از خیابان «شهید چراغچی» فعلی متعلق به کارکنان صنایع پسته بندی و بخشی نیز که در حال حاضر «سرو» نام دارد، متعلق به کارکنان اداره جنگلبانی و دانشگاه «فردوسی» است. در این میان، بخشی از این اراضی نیز برای سپاهیان و خانواده شهدا ساخته شده است. در این میان برخی از شهروندان پیشینه این محله را به سال های پیش از انقلاب و شهرکی که مختص نیروهای امنیتی شاهنشاهی بوده می رسانند که گویا ساخت و سازی در آن صورت گرفته و دکل چوبی بلندی در وسط ساخت و سازها مستقر شده که برای تأمین امنیت آن ها کارایی داشته است. در این میان با وجود اینکه برخی مانند در جان نیازی، همسر عبدالعزیز صابری، که به اتفاق همسرش نخستین شهروندان ساکن در این خیابان بوده اند، معتقدند «آفرده» مالک عمده زمین های این خیابان است. برخی شهروندان دیگر این خیابان نیز از طریق ارکان های مختلف دولتی پس از انقلاب زمین های این خیابان را بدون مالک دانسته و به تملک آن اقدام کرده اند.

تاریخچه خیابان «پیروزی ۵۹» از زبان شهروندان ساکن در آن

از «تاج» تا «کاج» در کوچه «شهید چراغچی»

که بیشتر اوقات، چون دیر می رسیدیم، یخی گیرمان نمی آمد، چون خیلی از محله های این حوالی یخ را از همان پارک تهیه می کردند؛ در نتیجه ما با ناچار شدیم برای تأمین یخ تا منزل پدری برویم و روزی دو کلمن یخ جوابگوی نیاز یک روزمان بود.

انشعاب شلنگی و چراغ موشی

«شاید جالب باشد که بدانید در این محله به دلیل کمبود امکانات تا ۱۲ سال پس از سکونت ما تعداد منازل به سستی به ۱۰ تا می رسید. ۵ سال پس از تغییر نام این خیابان به «کاج» یک لوله آب برای این چند خانوار از «پیروزی ۵۷» فعلی تا وسط این خیابان عبور دادند که شهروندان انگشت شمار اینجا از طریق آن می توانستند آب را با شلنگی که به آن لوله متصل می کردند به منازل خود هدایت کنند. حتی یادم هست که برای شرکت آب و برق که آن زمان در هم ادغام بود توجیه نداشت که برای ۱۰ خانوار ستون انتقال برق بزند. همان اوایل دهه ۷۰ بود که ما ناچار شدیم برای ورود برق به منزل دو تیر چراغ برق به ارزش ۴۵ هزار تومان از شرکت برق خریداری کنیم. این برق بسیار ضعیف بود، به گونه ای که ما تنها می توانستیم لامپ هایی با ولتاژ بسیار کم، شاید ۱۰ و ۲۰ ولت (چراغ موشی)، را با آن در منزل روشن کنیم و تازه همان هم بسیاری اوقات قطعی داشت. البته این را بگویم که پنج شش سال پیش از اینکه برق به «کاج» بیاید، با اینکه خیابان «سرو» جدیدتر بود و در امتداد «کاج»، منزلی در آنجا برق داشت و ما برای تأمین برق مصرفی یخچال از برق همان منزل با استفاده از کابلی که روی زمین خوابانده بودیم استفاده می کردیم.»

نخستین مدرسه و بل

«همه بچه های محله «حافظ» آن زمان به دلیل تعداد کم خانوارهای اینجا مدارس شهرستانی محله «آب و برق» درس می خواندند. «معلم» نام نخستین مدرسه

«وکیل آباد» تا نقطه محل سکونت مادر دل خیابان «شهید چراغچی» فعلی و از آنجا تا سه راه زندان و «صیاد شیرازی» فعلی گندمزار بود. آن قدر این حوالی خالی از ساخت و ساز بود که می توانستیم پارک «ملت» را از لای گندمزار و زمین های بایر و خاکی اطراف ببینیم. اوایل برای رفت و آمد در این محله خلوت بسیار ترس داشتیم، اما چاره ای نبود و باید با سختی های ساختیم.»

از «شهرک سپاه» تا «کاج» و خیابان «شهید چراغچی»

«می گفتند پیش از انقلاب این محله «تاج» نام داشته و متعلق به ساواکی ها بوده است، اما گویا انقلابی ها پس از پیروزی کل آن ساخت و سازها را تخریب کرده بودند. پس از آن این محله را «شهرک سپاه» نام گذاشتند. قرار بود سپاهیان در این محله سکونت داده شوند، اما آن هادر ابتدای امر حاضر نشدند در این محله زندگی کنند، زیرا اینجا از شهر فاصله داشت و امکانات اولیه برای زندگی بر خردار نبود. پس از دو سال کم کم خیابان کشی های این محله پیشرفته تر شدند و نام آن با ساخته شدن پروژه ای که به دانشکده کشاورزی و اداره جنگلبانی تعلق داشت به اختصار با حروف آغازین آن ارکان ها به «کاج» تغییر کرد. خاطرم هست پیش از اینکه نامی به این خیابان بدهند وقتی می خواستیم آدرس منزلمان را بدهیم می گفتیم: «بین شقایق السی ۱۲ و ۱۴».

یخ کمباب

«در آن دوره خبری از برق و یخچال نبود؛ همین باعث شده بود که برای سرد نگه داشتن برخی مواد خوراکی به مشکل بر خورد کنیم؛ این شد که به یافتن نزدیک ترین مکانی که بتوانیم از آنجا یخ تأمین کنیم فکر کردیم. سرانجام با راهنمایی برخی شهروندان ساکن در محله «آب و برق» به این نتیجه رسیدیم که، اگر ساعت ۷ صبح به پارک «ملت» مراجعه کنیم، یخ عایدمان می شود، اما، اگر دیرتر برسیم، آن روز از یخ خبری نخواهد بود؛ این بود

آفردهاوان. در پروژه هایی مانند ساخت بیمارستان «آریا»، دانشگاه «فردوسی» و... نیز با او همکاری داشت. کلید در منزل آفردهاوان که دیوار به دیوار ما بود همیشه دست همسر من بود. او بسیار انسان خوب و قابل اعتمادی بود. همسر من از کار کردن برای او رضایت کامل داشت. البته آفردهاوان هنوز زنده است، اما سال هاست که به ارمنستان برگشته است.»

۴ دستگاه اتوبوس، خط «لشکر» و «آب و برق»

«همچنان تا دو سال پس از نقل مکان به این منزل در حال ساخت که خود مانیز پایه پای کارگران در آن کار می کردیم برای کمتر مصرف شدن آب لباس ها را برای شستشو به منزل پدری ام در «عدل خمینی» می بردم. تا دو ماه در همان منزل پدری برای کارگران این منزل نیز غذا درست می کردم، زیرا در این محله برقی نبود و به تبع یخچال نیز نمی توانستیم استفاده کنیم. با یک خط واحد غذا را از «عدل خمینی» تا چهارراه «لشکر» می رساندم. آن زمان اتوبوس های «آب و برق» که مبدأشان از چهارراه «لشکر» بود تعدادشان به ۴ دستگاه بیشتر نمی رسید. خاطرم هست زمان بسیاری در چهارراه «لشکر» منتظر می ماندم که اتوبوس «آب و برق» بیاید تا بتوانم در «۷ تیر» فعلی پیاده شوم و قابلمه بر سر تا منزلمان در «حافظ» برسم. این قدر آمد و شد در آن روزها سخت بود و امکانات حمل و نقل محدود که وقتی ساعت ۹ صبح می آمدم به «عدل خمینی» تا ۴ بعد از ظهر مسیر رفت، پخت غذا و یک ساعتی و برگشت به منزلمان زمان می برد. خاطرم هست آن زمان هیچ نانوايي در این نزدیکی نبود. تنور گلی ایستاده ای خریده بودیم برای تأمین نان خودمان و سه همسایه دیگر ساکن در این حوالی.»

گندمزاری نام و خاکی های بی منتها

«در دهه ۶۰ و حتی اوایل دهه ۷۰ حاشیه بولوار

مباشر زمین های «کاج»

در جان نیازی که علاقه ای به درج تصویرش در روزنامه ندارد، به عنوان قدیمی ترین شهروند خیابان «شهید چراغچی» فعلی شناخته می شود، وی می گوید: «دو سال پس از پیروزی انقلاب بود، یعنی حوالی سال ۵۹. همان زمان ها بود که داشتن منازل انتهایی «عدل خمینی» را تخریب می کردند تا پایانه مسافری بسازند. منزل پدری مانیز که در آن سکونت داشتیم در محل تریمینال فعلی واقع شده بود و در طرح تخریب قرار گرفت؛ این یعنی ما دیگر اجازه سکونت در آن منزل را نداشتیم. هم زمان آفردهاوان که صاحب کار همسر، عبدالعزیز صابری، و مالک زمین های بسیاری در «شهید چراغچی» فعلی بود وقتی متوجه مشکل ما شد پیشنهاد سکونت در این محله را داد. او گفت یک قطعه از زمین هایش را در این محله با قیمتی مناسب به ما می فروشد تا در آن منزلی بسازیم. پس از سکونت مادر این محله آفردهاوان را برای واگذاری سایر زمین های این محله به مردم به عنوان مباشر خود به اهالی محل معرفی کرد. آفردهاوان از نخستین ساکنان محله «حافظ» است. مانیز همان زمان در کنار منزل او در این محله سکونت داده شدیم. خاطرم هست آن زمان اینجا نه آب بود و نه برق. چند سالی را بدون برق و آب به سختی گذرانیدیم. آن زمان تأمین گاز با یک تنگ بود و روشنایی با چراغ گردسوز. آب را نیز از پارک «ملت» برای فعالیت های ساخت و سازی می آوردند. تا نگرانی نیز در محله گذاشته بودیم که همان را پر می کردیم تا به عنوان آب شرب و مصرفی استفاده شود.

آفردهاوان یک ارمنی بود که کلیسای «۱۰ دی» و کلیسای نیش چهارراه «عامل» را ارمنی ها به او سپرده بودند. او مدیر عامل شرکت «تکنوپارس» نیز بود. همسر من، عبدالعزیز صابری، به دلیل اینکه با او کودکی آشنا بود و برای او کار می کرد پا در رکاب او داشت. او در بسیاری از پروژه های ساخت و ساز شهرستان ها همراه